بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 13 آذر 1396.

عرض کردیم که مجموعا هفت وجه برای تفسیر قروء به اطهار و تفسیر قروء به حیض اینکه چطوری بین اینها جمع شود در کلمات آقایان وارد شده است. یک وجه هشتمی هم به نظر من در بعضی خیلی موارد کمی هست که بعضی از دوستان هم اشاره می کردند که در یک مورد به نظرم این وجه هم قابل طرح هست آن این است که روایت خیلی ظهور ندارد در مورد اینکه آن تفسیری که شده است از کلام امام علیه السلام باشد. 40423 ملاحظه فرمایید

علی عن ابیه عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام

إِذَا كَانَتِ الْحُرَّةُ تَحْتَ الْعَبْدِ فَالطَّلَاقُ وَ الْعِدَّةُ بِالنِّسَاءِ

یعنی اگر زن حرّه باشد و شوهر عبد باشد طلاق و عده به وسیله نساء تعیین می شود. یعنی چون حرّه است عدّه به ملاحظه زن ملاحظه می شود نه شوهر که عبد است

يَعْنِي تَطْلِيقَهَا ثَلَاثاً وَ تَعْتَدُّ ثَلَاثَ حِيَضٍ

یعنی سه تا طلاق چون بین حره و امه یعنی بین عبد و امه و همچنین فرق هست. این روایت می خواهد بگوید که ملاک، ملاک زن را باید یعنی تطلیقها ثلاثا و تعتد ثلاث حیض. این تعتد ثلاث حیض معلوم نیست کلام، کلامحضرت امیر که نیست یعنی تعبیر دارد اینکه کلام امام صادق علیه السلام باشد خیلی روشن نیست ممکن است کلام روات باشد و حجتی هم نداشته باشد. مؤید این مطلب این است که در فقیه که این روایت را نقل کرده است می گوید

روی حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له

در هم فقیه هم قرب الاسناد همه اینها این روایت را که نقل کرده اند آن ذیل را نیاورده اند. در قرب الاسناد این است

محمد بن عیسی و الحسن بن ظریف و علی بن اسماعیل کلهم عن حماد بن عیسی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام کم یطلق العبد الأمه قال قال ابی قال علی علیه السلام تطلیقتین. قال و قلت

یعنی ثلاث تطلیقات نیست

قال و قلت له کم عده الامه من العبد قال قال ابی قال علی علیه السلام شهرین أو حیضتین. قال و قلت له جعلت فداک اذا کانت الحره تحت العبد قال قال ابی قال علی علیه السلام الطلاق و العده بالنساء ثلاثا

که آن ذیل که وجود دارد این ذیل را اینجا نیاورده است در روایت بعدی اش هم فقی

روی حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اذا کانت الحره تحت العبد کم یطلقهافقال قال علیٌّ علیه السلام الطلاق و العده بالنساء

خب این تفسیر معلوم نیست در نقل های دیگرش هم هیچ کدام نیامده است به احتمال زیاد حالا تفسیر ممکن است مال علی بن ابراهیم باشد ممکن است ابراهیم بن هاشم باشد کسانی که در سند واقع هستند یا خود کلینی باشد همین احتمالات وجود دارد بنابراین این احتمالات ندارد. ولی چیزهای دیگری ظاهرش مثلا می گویند ثلاثه قروء و هو الحیض، اینکه بگوییم این مال روات هست خلاف ظاهر است. با این فرد یعنی معنای یعنی یعنی خود آن امام علیه السلام که نگفته است عرض کردم روایت های مشابهی هم که نقل شده است انها هم مؤید این است که به چیز نیست. البته آن حماد بن عیسی روایت قرب الاسناد اولی از یک جهت دیگری می شد به آن تمسک کرد چون می گوید کم عده الامه من العبد قال قال أبی قال علی شهرین أو حیضتین. عده أمه را حیضتین قرار داده است بعد ذیلش گفته است که الطلاق و العده بالنساء ثلاثا که ظاهر اینها این است که ثلاث حیض ثلاثه شهور و ثلاث حیض. همان شهرین و حیضتین که آنجا هست اینجا هم به اصطلاح ثلاثه اشهر و ثلاث حیض هست. یعنی به قرینه قبلش آن روایت حماد بن عیسی قبلی را می شد به آن تمسک کرد. دیگر داخل در آن روایت های ثلاث حیض هست. ولی این روایت های فقیه و کافی قابل استناد نیست.

خب عرض کنم خدمت شما که ما این وجوه را بعضی از این وجوهی که ذکر شد مخصوص یک روایت خاص است. مثلا روایتی که تزوج را ناحیه بر تزوج را به کراهت حمل کردیم این فقط در این روایت می آید. اینکه روایت های ثلاث حیض را بخواهیم حمل کنیم که ناظر به حکم تزوج است نه ناظر به حکم جواز رجوع زوج ان خیلی بعید است. وقتی می گوییم زن یتربّث ثلاثه قروء، سه قرء باید عده نگه دارد عده دو تا حکم مهم دارد. یکی اینکه شوهر حق رجوع در عده دارد.یکی اینکه افراد دیگر بعد از تمام شدن عده حق تزوج پیدا می کنند در ایام چیز حق تزوج ندارند. اینکه بخواهیم فقط مختص حکم دوم است خیلی مستبعد است. اینکه ما اینها را در مورد این روایت ثلاث حیض و اینها نمی گوییم. بلکه در مورد خود آن روایتی که در موردش گفته است و لیس لها ان تتزوج حتی تغتسل من الحیضه الثالثه در مورد خود همان این بحث این روایت مطرح است. اینجا قبل از اینکه یک جمع بندی این روایات را کنم ما گفتیم در مورد اینکه آیا قبل از اغتسال از غسل حیضه سوم می شود تزویج کرد یا نمی شود دو دسته روایات هست.یک دسته روایت گفته است که صریحا حلت للازواج. روایت دیگر گفته است لیس لها ان تتزوج حتی تغتسل من الحیضه الثالثه و ما گفتیم که به قرینه صراحت حلت للازواج این روایت حمل به کراهت می شود همچنان که مرحوم شیخ در تهذیب فرموده بودند. این وجه یک ممکن است مشکلی یک ان قلتی در موردش مطرح شود آن این است که مرحوم آقای خویی به تبع مرحوم آقای نائینی یک ضابطه ای برای جمع عرفی ذکر کرده اند و گفته اند که ضابطه جمع عرفی این است که دو روایات را کنار هم بگذاریم، متصل اگر بودند اگر عند الاتصال یکی از روایت ها قرینه بر تصرّف در ظهور دیگری بود و ظهور دیگری را از بین می برد عند الانفصال آن قرینه بر تصرف در ظهور حجیت بر روایات دیگر را از بین می برد. این ضابطه ای است که مرحوم آقای نائینی ذکر کرده اند و مرحوم اقای صدر هم این ضابطه را خیلی پسندیده اند. یک جایی تعبیر می کنند که ارزشمندترین قاعده اصولی که اصولی ها به آن رسیده اند این قاعده است. با این تعبیر مرحوم آقای صدر تعبیر می کنند.

سؤال:

پاسخ: آقا میرزای نائینی اگر بروجردی تعبیر کردم سهو لسان است. این مال مرحوم نائینی است حاج اقا می فرمودند قبل از مرحوم نائینی هم در کلمات قدما دیدم حتی می فرمودنددر کلمات مرحوم محقق حلی در معتبر هم در یک جا این ضابطه را دیدم که ذکر کرده اند. ولی ایشان مناقشه داشتند. در این مطلب و هم صغرویا و هم کبرویا. اقای خویی مثلا در جاهایی که یک دلیل گفته است فلان چیز واجب است و یک دلیل گفته است که لیس بواجبٍ، ایشان می گوید که این را نمی شود پیاده کرد چون واجبٌ و لیس بواجبٍ اگر در یک کلام واحد کنار هم قرار گیرند اینها سر از تناقض در می اورد بنابر این در در دو دلیل منفصل هم اینها بینشان جمع عرفی نیست و تعارض هست. حاج آقا هم صغرویا اینجا اشکال داشتند هم کبرویا. صغرویا می فرمودند که اینکه دو تا شیئی که نقیضین هستند به حسب ظاهر در یک کلام واحد نمی توانند جمع شوند نه شواهدی می آوردند و ما رمیت اذ رمیت. ما رمیت می گوید اذ رمیت هم می گوید. اذ رمیت قرینه است بر اینکه مراد از ما رمیت یعنی ما رمیت حقیقتا واقعا. در واقع چون انقدر امداد های غیبی در جنگ بدر زیاد بود ولو اینکه شما کأنه تیر اندازی کردید اگر به دقت نگاه کنید می بینید که خدا بود که این جنگ را به پیروزی کشاند. یا این مثال امیران و لیس بامیرین. بعضی روایات هست این. که امیر نیستند ولی حرفشان را باید گوش کرد. امیران به اعتبار اینکه لازم الاتباع هستند. آن امیران اول به منزله لازم الاتباع بودن هست که معنای مجازی امیر هست. گاهی اوقات سلب و ایجاب در کلام واحد قرار می گیرد و یکی از اینها قرینه بر تصرف در دیگری می شود. این یک. نکته دوم بحث کبروی اش است. که در بعث کبروی حاج اقا می فرمودند اصل اینکه مثال هایی ایشان می زدند می گفتند که گاهی اوقات در مورد یک نفر می گوییم این آقا بی سواد است. در مورد همین شخص در جمله دیگری می گوییم که این آقا با سواد است. در جمله اول فرض کنید می خواهیم مرجع تقلید تعیین کنیم و ببینیم که می شود از او تقلید کرد یا خیر. بی سواد است یعنی سوادش در حدی نیست که بشود از او تقلید کرد. به عنوان سواد متناسب با تقلید. اعلم نیست. تعبیر بی سواد تعبیر می کنیم. با سواد است یک موقعی مثلا صحبت سر این است که یک استاد یک درسی را می خواهیم می گوییم که با سواد است. یعنی صلاحیت تدریس این درس را دارد. هم با سواد است را می گوییم هم بی سواد است. تفاتو موقف سبب می شودکه هر دو جمله در جای خودش صحیح باشد. در موقف تعیین مرجع تقلید این آقا بی سواد است. در موقف تعیین استاد برای تدریس فلان درس این اقا باسواد است. خب اگر این دو تا کلام را با هم جمع کنیم اینجا سر از تناقض در می آورد. چرا؟ چون کلام واحد موقفین نمی تواند داشته باشد. یا در موقف بیان حکم مرجع تقلید هست بگوییم این آقا هم بی سواد است هم با سواد است. این به طور معمول به تناقض میا نجامد چون کلام واحد دوم وقف باز نمی تابد. خیلی وقت ها فرض کنید می خواهیم بگوییم که می گوییم نماز شب واجب است. واجب است در چه فضایی هستیم در فضای اینکه اگر طلبه می خواهد به تقوا برسد میخواهد به کمالات برسد واجب است که نماز شب بخواند. یک موقعی در فضای حکم فقهی هستیم و در فضای حکم فقهی می گوییم که نماز شب واجب نیست. بر پیغمبر واجب بوده است بر امت واجب نیست. این دو تا را با هم نمی شود در یک کلام واحد آورد. چون بالاخره یا در مقام بیان وظیفه اخلاقی است یا در مقام بیان وظیفه فقهی و آن چیزی که با ترکش عقاب متوجه مکلف می شود. علتی که این دو تا با هم نمی سازند این می تواند باشد.

سؤال:

پاسخ: معمولا این جور نیست. یعنی عرض کردم این که حاج اقا صغرویا هم اشکال می کنند به خاطر اینکه گاهی اوقات در واقع همان امیران و لیس بامیرین، امیران در مقام بیان امر مجاز گویی است لیسا بامیرن در مقام حقیقت گویی است. امیران و لیسا بامیرین خودش یک اسلوبی است اسلوبی که در نیمه کلام مجاز باشد نیمه کلام حقیقت باشد. این خودش یک اسلوبی هست که گاه گاهی، و ما رمیت اذ رمیت، آن اذ رمیت معنای حقیقی اش اراده شده است و ما رمیت یک نوع تجوز هست. یا اشباح الرجال و لا رجال. آن در واقع ان جاها حالا ممکن است بگوید یا رجال و لا رجال. تعبیر کنند که ای رجالی که رجال نیستید. به معنای لغوی بخواهید رجال چیز کنید. ای مردهای نامرد. مرد به معنای لغوی اش بر او صدق میک ند ولی به معنای حقیقی که آن روح مردانگی باید در او باشد او نامرد است. اینجور خودش یک نوع یک اسلوب بیانی است.. ولی نوعا این جور نیست. نوعا یک کلام واحد که موقف واحد نمی شود این بحث نوعا هست. به خاطر همین کنار هم قرار گیرند جنبه تجوز پیدا می کند. ما نحن فیه حلت للازواج صریح در این است که حلال است برای ازواج. آن لیس لها ان تتزوج می تواند ناظر به یک ولو اینها را کنار هم قرار دهیم ممکن است بگوییم که قرینه بر تصرف در دیگری نیستند ولی مانعی ندارد لیس لها ان تتزوج را حمل به کراهت کنیم. یک نکته ای اینجا می خواهم عرض کنم این که یک روایت را ما بتوانیم حمل به کراهت کنیم خیلی وقت ها تابع یک سری نکات جانبی دیگر است و این نکات اثر گذار است در اینکه بشود یک روایت را حمل به کراهت کرد. حاج آقا ب نظرم حالا نشد باز در دستم نبود ببینم در ذهنم هست در بحث صوم ضیف اشتراط صوم ضیف به اذن مضیف و برعکس در کتاب الصوم آنجا این مطلبی که می خواهم بگویم مطرح فرمودند. ایشان می فرمودند که ما در روایات زیادی داریم که چیزی را که چیز علمی اش به اصطلاح ملاکی که اگر یقین داشته باشیم به تحقق آن باید از آن اجتناب کرد، معرضیّت تحقق یک همچین چیزی را تعلیل بر کراهت ها قرار داده شده است. در روایت های زیادی این شکلی یعنی ملاک الزامی محتمله تعلیل شده است برای حکم کراهی. برای حکم کراهتی به اینها تعلیل شده است. حالا یک مثال هایی می زدند و نشد مراجعه کنم ولی حالا من شاید بعضی از این مثال ها را هم حاج اقا زده باشند. مثال های بر این روایت هایی که حالا من بعضی از مثال هایش را یادداشت کرده ام. یک روایتی هست در علل الشرایع در مورد اینکه صوم یوم عرفه چرا مکروه است. یک روایتی هست که

حنان بن سدیر عن ابیه قال سألته

که ظاهرا مراد از سألته امام باقر علیه السلام است مرحوم صدوق هم امام باقر فهمیده است و کلمه امام باقر رادر عنوان باب ذکر کرده است. آنجا در مورد اینکه صوم یوم عرفه چرا مکروه است دو علت ذکر کرده است. یکی اینکه

انی اتخوّف

که ضعیف بشوم و نتوانم دعا و مسألت بجا بیاورم و یک تعلیل دیگر هم است

اکره ان اصومه و اتخوّف ان یکون یوم عرفه یوم الاضحی و لیس بیوم عید

چون می ترسم که شاید این اول ماه درست دیده نشده باشد و این روزی که روز عرفه ما تلقی اش می کنیم در واقع روز عرفه نباشد و یک روز زودتر باید ماه دیده می شد این روز روز عید باشد. عید قربان هم که صوم حرام است بنابراین چون می ترسم که این صوم یوم عید باشد به خاطر همین اکره که در آن کراهت. تعلیل می کند برای کراهت به مخافت وقوع در حرام. یا مثلا

سؤال:

پاسخ: ولو احتیاط باشد مهم نیست. اشکال ندارد خود احتیاط هم یک چیزی هست که چیز واقعی دارد یعنی عرض کنم خدمت شما

سؤال:

پاسخ: اساسا بسیاری از آن کراهت هایی که شما کراهت واقعی می گوییم ملاکش احتیاط است. احتیاط می تواند منشأ باشد برای کراهت واقعیه و این هم کراهت واقعیه است نه اینکه کراهت ظاهریه است.

سؤال:

پاسخ: ببینید لازم نیست کراهت واقعی به معنای حالا بحث من این است که نهی که می شود نهی می تواند به مناط احتیاط باشد. حالا اسمش را هر چه می خواهید ظاهری یا واقعی بگذارید. بحث ما این نیست که اسمش ظاهری یا واقعی است. بحث ما این است که لیس لها ان تتزوج می تواند به خاطر این باشد که چون زمینه این هستکه طرف به گناه بیفتد. این جهتش هم حالا من یک مقداری توضیح هم می دهم آن را. اجازه دهید این موارد را بگویم بعد تطبیقش را عرض می کنم.

یک روایت دیگری هست این روایت جالبی است. می گوید جاء رجلٌ العله التی من عجلها تکره القبل من سائغ. می گوید جاء رجل الی امیر المؤمنین

ان روایت قبلی علل جلد 2 باب 116 حدیث 1. این روایت دوم که می خوانم علل جلد 2 باب 118 حدیث 1 است. می گوید که

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أُقَبِّلُ وَ أَنَا صَائِمٌ فَقَالَ أَعِفَّ صَوْمَكَ

صومت را عفیف قرار بده پاک قرار بده

فَإِنَّ بَدْءَ الْقِتَالِ اللِّطَامُ

دو نفر که می خواهند جنگ کنند اول فحش کاری می کنند آخرش به قتال می انجامد. فان بدء القتال اللطام. لطام ظاهرا یعنی فحش کاری. شاید هم لطام لطمه باشد. یعنی یک چک که به سر و صورت هم بزنی آخرش به جنگ

اینها در واقع این روایت هم این ضرب المثل است گویا القتال اللطام اشاره به این است که زمینه

روایاتی که در آداب مکروهه عند الجماع هست. تعلیلاتش را ببینید. می گوید فلان موقع چیز شود باعث کوری می شودباعث اخرس می شود باعث چه می شود به خصوص روایت ابی سعید خدری آن روایت مناهی النبی یکی از مناهی النبی یا علی یا علی هست حضرت امیر خطاب هست. آن تعلیلاتی که دارد مراد اینکه مثلا یورث الأمی مرادشان این نیست که اگر امر مکروه انجام شود حتما آن انجام شود. یعنی زمینه اش هست که آن جور مسائل پیش بیاید. اگر یک شخصی مطمئن باشد که با انجام کارش طرف کور می شود آن حرام است. این چون زمینه این هست که نابینایی پیش بیاید، آن زمینه باعث می شود که یک حکم کراهی بار شود. فکر می کنم این را حاج آقا در آن بحث داشتند. این روایتش را ببینید خیلی مفصل است اکثر یک روایت طولانی است تعلیلاتی که دارد همه اش همین تعلیلاتی هست که یک چیزی که زمینه چیز هست به اصطلاح یک روایت دیگری در علل جلد 1 صفحه 278 باب 187

طُولُ الْجُلُوسِ عَلَى الْخَلَاءِ يُورِثُ الْبَوَاسِيرَ

شاید ممکن است بگوییم بواسیر اگر یقین داشته باشد که یک کاری کند بواسیر ایجاد می شود این جور بیماری ها ممکن است واجب باشد.

یا می گوید استعمال مائی که تستنخ الشمس یورث البرس. جلد علل صفحه 281 باب 194. ان یکی باب 187 بود. این جور تعلیلاتی که مراد از یورث که در اینها هست یعنی زمینه برس در آن وجود دارد. زمینه بواسیر وجود دارد. تعلیل شده است به معرضیت برای یک حکم کراهی و امثال اینها. خود همین هم زمینه است حالا یک نکته دیگر هم مؤید این مطلب عرض کنم که یک روایتی هست که مضمونی هست که در روایات مکرر آمده است سند های صحیح هم دارد آن که حالا من به سند صحیح از زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال انما جعلت النافله لیتمّ بها ما یفسد من الفریضه. این فساد فریضه ای که مطرح هست نه فساد قطعی. می گوید آن فساد های احتمالی شارع مقدس یک حکم استحبابی جعل کرده است برای آنکه آن فساد های احتمالی را این حکم استحبابی ترمیم کند و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: نه نفس رجوع فرق دارد. ببینید نه نه آن معرضیتی که در طلاق هست در ازدواج جدید هست در رجوع نیست. ایشان می فرماید لکلّ جدید لذّه؟ این را فردا می خواهم در مورد تطبیقش یک توضیح دهم که این یک نوع معرضیت خاص هست و این معرضیت خاص معرضیتی هست که عرض کنم خدمت شما که آن را حالا بعد در مورد مطلب شما یک چیزی فردا عرض می کنم. علی أیّ تقدیر

سؤال:

پاسخ: می خواهم بگویم که گاهی اوقات شارع مقدس برای اینکه یک ملاک الزامی محتمل تأمیم شود، استحباب جعل می کند. مولا احتیاط می کند. همین روایت های ما همین است. شارع یک موقعی یک ملاک احتیاطی یعنی احتیاط خودش یکی از ملاک مناسبی هست برای جعل حکم غیر الزامی. همچنان که حکم کراهی گاهی اوقات جعل می شود گاهی اوقات حکم استحبابی جعل می شود. این را مؤید این می خواهم قرار دهم که احتیاط نسبت به ملاکات الزامیه می تواند منشأ جعل حکم غیر الزامی باشد. که آن حکم غیر الزامی می تواند کراهت باشد و می تواند استحباب باشد. این از این جهت به عنوان مؤید این را ذکر کردم. البته اینکه به عنوان مؤید ذکر کردم البته بحث کراهت بود در روایت ما این استحباب است. از جهت جامع اینکه حکم غیر الزامی هستند این عبارت را آوردم.

ادامه بحث فردا انشاء الله در موردشان صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد